سرور المحزون

شاہ ولی اللہ محدث دہلوی

ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

سرور المحزون

مطبع مصطفائی ۱۲۶۷ طبع ہو
دہلی مصطفا محمد خان میں

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی کشاینده درهای عطا بخشنده خلعتهای هدی و درود
و سلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند
هادی راه ظاهر مر آنکس را که راه راست جوید و الزام با بر بر هر کسی که از حد فرمان گذرد و بر آل
و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنانکه زنده ساختند سنت را تا قیام قیامت
میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله لهما فی الآخرة والاولی که بعض اعزه
احباب اجلۂ اولی الالباب وفقهم الله لما یحب ویرضی وجعل مآلهم الی الدرجات
العلی ازین فقیر ترجمۂ کتاب نور العیون فی تلخیص سیر الامین المامون که فراهم آورده
علامۂ زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بسید الناس ست قدس الله
سره العزیز درخواستند از اجابت مسئول ایشان چاره ندید و در بعض مواضع
بسبب ضعف روایتی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب بزیادت
و نقص و تبدیل تصرف کرد تقبل الله ذلک منی و منه وجعله خالصا لوجهه الکریم
انه قریب مجیب رؤف رحیم وسمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور العیون پیغامبر ما

نام محمد ست صلی الله علیه وسلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر
بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
اینقدر متفق علیه ست و مابعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیارست
و مادر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمنه ست بنت وہب بن عبد مناف بن زہرة
بن کلاب بن مرة و ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه متحقق شد از
شهر ربیع الاول آن سالی که واقعهٔ فیل در آن بود و بعض گفته اند بتاریخ دوم و بعض گفته اند بتاریخ سیوم و بعض گفته اند
بتاریخ دوازدہم و غیر این اقوال نیز گفته اند بالجمله شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا چہارده کنگره و بمرد
آتش فارس و نمرده بود پیش ازان بہزار سال و خشک شد چشمهٔ ساوه و شیر داد
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم حلیمه بنت ابی ذؤیب و نزدیک حلیمه شگافتند سینه
آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد ازان که بیرون
آوردند نصیب شیطان را ازانجا و نیز شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ثویبه
کنیزک ابی لہب و در کنار داشت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ام ایمن حبشیه که
نامش برکه ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام ایمن را میراث یافته بودند
از پدر خود عبد الله پس چون کلان شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه
دادند و وفات یافت عبد الله والد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در شکم والدهٔ خود بودند و بعض گفته اند که طفل دو ماہه بودند و بعض گفته اند
طفل ہفت ماہه و بعض گفته اند طفل ہشت ماہه و وفات یافت والدهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم طفل چار ساله بودند و بعض گفته اند
طفل شش ساله و متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد جد آنحضرت عبد المطلب

چون عمر شریف بهشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبد المطلب وفات یافت پس
متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد ابو طالب و چون عمر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بدوازده سال و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه
عم خود ابو طالب بجانب شام پس چون بشهر بصری رسیدند آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم بحیرا راهب دید وشناخت بعلامتی که میدانست پس پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفت و گفت این
رسول رب العالمین ست خواهد فرستاد این را خدای تعالی تا رحمت باشد جهانیان
را هر آئینه وقتیکه شما آمدید نه ماند هیچ سنگی و نه درختی مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت
سجده نمی کند مگر پیغمبر را و هر آئینه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت
ابو طالب را اگر ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابو طالب
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بمکه باز فرستاد بعد ازان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجه رض در تجارتی که
برای خدیجه بود پیش ازانکه در عقد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آید پس چون
داخل شدند در شام فرود آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیر سایه درختی نزدیک
صومعه راهبی پس گفت آن راهب که فرود نیامده ست زیر این درخت هیچگاه
مگر پیغامبر و می گفت میسره که چون نیم روز می شد و گرمی بنهایت میرسید دو فرشته
فرود می آمدند و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سایه می کردند و چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ازان سفر رجوع کردند در نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و دران
حال عمر شریف بست و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند
و چون عمر شریف بسی و پنج سال رسید حاضر شدند عمارت کعبه را و بنهادند حجر اسود را
بدست شریف خود و چون عمر شریف بچهل سال و یک روز رسید خدای تعالی آنحضرت را

را صلی الله علیه وسلم فرستاد به نبوت و انذار و بشارت و آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من خواننده نیستم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنهایت رسید مشقت من بعد ازان مرا بگذاشت پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خواننده نیستم باز مرا تنگ در بر گرفت و در نوبت سیوم گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ تا قوله تعالی مَا لَمْ يَعْلَمْ و ابتدا نبوت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد ازان ببانگ بلند اظهار کردند حکم خدا یتعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکو خواهی قوم دریغ نداشتند اهل مکه از فرط بیدانشی بایذا برخاستند و محاصره کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در شعب پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقامت کردند در انجا در محاصره مدتی کم از سه سال در شعب ابیطالب نیز در محاصره ماندند بعد ازان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از محاصره و دران وقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد ازان بهشت ماه و بیست و یک روز وفات یافت ابوطالب و وفات یافت خدیجه بعد ابیطالب بسه روز چون عمر شریف به پنجاه سال و سه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جن نصیبین آمدند و اسلام آوردند و چون عمر شریف به پنجاه و یکسال و نه ماه رسید خدا یتعالی آنحضرت را بمعراج مخصوص گردانید نخست از ما بین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد ازان براق حاضر کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران سوار شدند بعد ازان برداشته شدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوی آسمانها و فرض گردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند ده سال تمام بعد ازان متوفی شدند هم در انجا و در تاریخهای مذکوره علما را اقوال مختلفه هست که در کتب مطوله توان یافت و بود غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین مدت بیست و نه و بقولی بیست و هفت

کارزار کردند از انجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر
و طایف و بقولی در وادی القری و غابه و بنی نضیر نیز کارزار واقع شده بود و
بودند بعوث آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب به پنجاه و بعث عبارت از آنست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری بجانبی فرستند و خود در آن لشکر نباشند و
حج گزاردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که حج فرض شد یکبار و قبل از آن
دو بار حج گزارده بودند و بیرون آمدند از خانهٔ خود در حجة الوداع در روز شنبه بعد
از آنکه شانه کردند و روغن و خوشبوی در بدن مالیدند پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آنجا
شب گذرانیدند و فرمودند امشب بمن آینده آمد از جانب پروردگار من و گفت
نماز کن درین وادی مبارک و بگو عمرة فی حجة حاصل معنی این کلمه آنست که نیت
حج و عمره هر دو کن و این را در فقه قران گویند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه روز یکشنبه وقت صبح از جانب
کداء و طواف کردند برای قدوم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و بآهستگی
رفتند چهار بار بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و سواره میدویدند در وسط
وادی بعد از آن امر کردند کسانی را که هدی همراه خود نیاورده بودند بآنکه فسخ نیت کنند
حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس چون روز ترویه رسید و آن
تاریخ هشتم ست از ماه ذیحجه متوجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و
عشا خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد
روان شدند بسوی عرفه و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرفه
خیمه برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وادی نمره که طرف وادی عرفات ست
زده بودند پس در آن خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زائل شد آنگاه
خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعه جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد

بعد ازان روان شدند بسوی موقف که وسط وادی عرفات ست و آنجا پیوسته دعا
وتهلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد ازان روان شدند بسوی مزدلفه بعد
غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزاردند بعد ازان وقوف کردند در مشعر الحرام تا آنکه
روشن شد وقت بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس انداختند
در جمرة العقبه هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاده بر سه جمره
هفت هفت سنگریزه ابتدا می کردند بآن جمره که متصل خیف ست و خیف زمین نشیب
گویند و مراد اینجا جائی ست که مسجد منی دران واقع ست بعد ازان بجمره میانه بعد ازان
بجمره عقبه و دراز می کردند دعا را نزدیک جمره اولی و ثانیه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نحر کردند در اول روز از ایام منی و روان شدند بسوی کعبه و طواف کردند هفت شوط
بعد ازان بسقایه آمدند و آنجائی ست که آب زمزم دران جمع میکنند پس از آنجا آب خواستند
و تناول فرمودند بعد ازان بمنی رجوع کردند و چون سیوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند
و بمحصب فرود آمدند و از آنجا امر کردند عائشه رضی الله عنها را که از تنعیم احرام بسته عمره
تمام کند و بعد ازان امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف وداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس چهار بود همه در ماه ذی قعده و بود آنحضرت میانه قد سفید رنگ آمیخته بسرخی میان هر دو شانه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری بعد بود و موی آنحضرت صلی الله علیه و سلم میرسید
بنرمه گوش و بحد پیری نرسیده بودند و در سر و ریش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیست
موی سفید بودند بر روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند ماه
چهاردهم نیک تن و معتدل بدن بودند اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم
مهابت و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم لطف و نازکی اگر کسی از
دور میدید جمال و نازکی ادراک میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی می فهمید
شیرین گفتار بودند آنحضرت صلعم و کشاده پیشانی دراز و باریک ابرو غیر پیوسته بلند

جبل الرحمة ۱۲

جبل قزح ۱۲

یعنی نرم رخساره گشاده دهان روشن و گشاده دندان میان دو شانهٔ آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خاتم نبوت بود می گفت صفت کنندهٔ آنحضرت صلعم که ندیده ام پیش ازان
حضرت و نه بعد آنحضرت صلعم مثل آنحضرت و آنحضرت صلعم فرمودند نام من محمد است
و احمد و ماحی که بسبب من نابود می کند خدا تعالی کفر را و حاشر که پیش از همه محشور خواهم شد
و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد شد و در روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمه و نبی
الملحمه نیز آمده و خدا تعالی آنحضرت را اسمی ساخت به بشیر و نذیر و رؤف و رحیم و رحمة للعالمین
و محمد و احمد و طه و یس و مزمل و مدثر و عبد در آیهٔ سبحان الذی اسری بعبده لیلا و عبد الله
در آیهٔ و انه لما قام عبد الله یدعوه و منذر در آیهٔ انما انت منذر و اسماء دیگر نیز علما ذکر
کرده اند و این اسما همه بیان صفات آنحضرت است صلعم و سوال کرده شد عایشه رضی الله
عنها از خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت بود خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن مجید بخشم می آمدند بر وفق غضب قرآن و خوشنود می شدند بر حسب خوشنودی
قرآن و بخشم نمی آمدند برای نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود ولیکن وقتیکه ضایع
کرده میشد حقی از حقوق خدا تعالی انتقام می کشیدند محض برای خدا و چون بخشم می آمدند
هیچکس تاب خشم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیداشت و بودند آنحضرت شجاع ترین مردم
و سخی ترین و کریم ترین ایشان هرگز نبود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهیم و شب
نمی ماند در خانهٔ آنحضرت دیناری و نه درهمی اگر باقی می ماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بگیرد و
بناگاه شب میشد هرگز بخانهٔ خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند ازان چیز و برسانند
آن را بمستحقان و هرگز نمی گرفتند ازانچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر
قوت یکسالهٔ اهل خود از ارزان ترجنسی که بدست می آمد مثل خرما و جو بعد ازان
ایثار می کردند دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیانا محتاج میشدند بقوت پیش
از گذشتن سال و آنحضرت بودند راست گو ترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین

ترین ایشان در عهد و نرم ترین ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم ترین
مردم و باحیاتر از دختر ناکدخدا که در پردهٔ خود باشد و فروانداز نده نظر بر زمین بود نظر
آنحضرت صلعم بسوی زمین زیاده تر از نظر آنحضرت بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بگوشهٔ چشم بود و بودند بسیار عظیم ترین مردم باعتبار تواضع قبول میفرمود
دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله
کج میساختند آوند را برای گربه پس بر نمیداشتند آن را تا وقتیکه سیراب شود آن گربه از غایت
شفقت و بودند عفیف ترین مردم یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب نبودند و
بسیارترین مردم در گرامی داشتن یاران خود دراز نمی کردند پای مبارک خود را در میان
ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب ازدحام تنگ میشد و زانوی آنحضرت صلعم
پیشتر نمی شدند از زانوی همنشین خود هر که آنحضرت را ناگاه دیدی هیبت خوردی و
هر که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را صلعم رفیقان بودند که پیوسته
گرداگرد آنحضرت صلعم بودندی اگر آنحضرت صلعم چیزی میفرمودند ایشان خاموش شدندی
تا سخن آنحضرت صلعم شنوندی و اگر بچیزی امر میفرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان
آنحضرت صلعم ابتدا بسلام می کردند با هر که ملاقات می نمودند و تزین و تجمل میکردند برای
ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و خبر میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند از
احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند و اگر در سفر رفته بودی برای او
دعا می کردند و اگر مرده بودی در حق وی انا لله و انا الیه راجعون می گفتند و از پس او
دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که آزرده شده ست بسوی او میرفتند تا آنکه داخل
شوند بر وی در خانهٔ وی و بیرون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و میخوردند ضیافت
ایشان را و استمالت میکردند دل اشراف قوم را و گرامی میداشتند اهل فضل را و دریغ
نمی داشتند تازه روئی از هیچکس و قبول میکردند عذر عذر آرنده توانا و ناتوان نزدیک

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیگذاشتند هیچکس را که
پس پشت آنحضرت صلعم راه رود میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیگذاشتند
هیچکس را که پیاده رود همراه آنحضرت صلعم وقتی که سواره میرفتند تا آنکه او را نیز سوار کنند پس
اگر وی از سوار شدن امتناع کردی میفرمودند از من پیشتر رو تا مقام مطلوب خود خود
میکردند کسی را که خادم آنحضرت صلعم بودی و آنحضرت را صلعم غلامان و کنیزکان بودند
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران جماعه بلندی و تمیز نمی کردند در خوردنی و پوشیدنی
انس گفت رضی الله عنه که خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که
صحبت نداشتم با آنحضرت صلعم در حضر و نه در سفر مگر خدمت آنحضرت صلعم مرا بسیار
بود از خدمت من آنحضرت صلی الله علیه وسلم را هیچگاه نگفتند مرا اُف و آن کلمه
تنگدلی و ناخوشی ست و نفرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی را که نکردم چرا بهندی اچون ۱۲
نکردی و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس امر کردند بدرست ساختن
گوسفندی پس شخصی گفت ذبح این بر ذمهٔ من دیگری گفت پوست کندن این
بر ذمهٔ من دیگری گفت پختن این بر ذمهٔ من آنحضرت صلعم فرمودند هیزم آوردن
بر ذمهٔ من آنجماعه عرض کردند که بجای آنحضرت صلعم ما این کار را کفایت کنیم فرمودند ج ب ۲
میدانم که شما بجای من کفایت توانید کرد ولیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم و بلندی
جویم بر شما هر آئینه حق تعالی مکروه میدارد از بندهٔ خود این خصلت را که متمیز باشد در
میان یاران خود بعد از ان ایستادند و جمع کردند هیمه را و بودند آنحضرت صلعم در سفری
پس فرود آمدند از اشتر بسوی نماز بعد از ان رجوع کردند بسوی شتر پس بعض اصحاب
آنحضرت عرض کردند یا رسول الله کجا میروید فرمودند میخواهم که بند کنم پای شتر خود را
عرض کردند که ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردمان اگرچه
در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلعم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر بذکر

باذکرِ الله تعالی و چون میرسیدند بجماعتی می‌نشستند همانجا که منتهی می‌شد مجلس یعنی اول
که بمجلس رسیدند همانجا می‌نشستند و قصد صدر مجلس نمیکردند و بهمین خصلت امر میکردند
مسلمین را و هر یکی را از همنشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکرام
و توجه مبذول میداشتند نمیدانست همنشین آنحضرت که کسی گرامی‌تر است از وی نزدیک
آنحضرت صلعم یعنی بوجهی با هر یکی بشاشت می‌کردند که هر کسی میدانست که وی گرامی‌تر است
و اگر کسی با آنحضرت صلعم می‌نشست آنحضرت صلعم بر نمیخاستند از ان مجلس تا آنکه آن
شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس طلب اذن می‌کردند از وی و رو بروی
کسی نمیگفتند آنچه وی ناخوش دارد و مقابله نمی‌کردند بدخوئی و بی‌ادبی کسی را بمانند آن
بلکه عفو می‌کردند و در می‌گذشتند و عیادت بیماران میکردند و فقیران را دوست میداشتند
و با ایشان همنشینی میکردند و بر جنازهٔ ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیدانستند هیچ فقیر را
بسبب فقر او و هیبت نمیخوردند از هیچ بادشاه بسبب بادشاهی او و بزرگ میداشتند
نعمت الهی را اگرچه اندک باشد و بنکوهش یاد نمی‌کردند از ان نعمت هیچ خصلت را
هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول کردند و الا ترک نمودند
و خبرداری احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله
علیه و سلم زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روئی و هیچ وقت بر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نمی‌گذشت در غیر عمل برای خدا تعالی یا اشتغال بحاجت ضروری
و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار کردند آسان‌ترین آنها الا آنکه در وی
قطع رحم باشد و اگر قطع رحم میبود از وی دورترین مردم بودندی یعنی بابلغ وجوه از
احتراز می‌کردند و میدوختند پاپوش خود را و پیوند میکردند جامهٔ خود را و سوار میشدند بر اسب
و استر و دراز گوش و ردیف میساختند پس پشت خود غلام و غیر آن را و مسح میکردند
روی اسب خود را بگوشهٔ آستین خود یا بگوشهٔ چادر خود و آنحضرت صلعم دوست میداشتند

فال را دنا پسند میکردند طیره را و فال عبارت ازان ست که کسی چون بکاری متوجه شود
و کلمهٔ نیک بگوش وی رسد مثل یا راشد و یا سالم باستماع آن خوشوقت شود و طیره عبارت
از شگون بد ست که از گذشتن حیوانات بجانب راست و چپ یا آواز کردن زاغ و مانند
آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آن را دوست میداشتند میفرمودند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِيْنَ و چون حاصل میشد چیزی که آن را ناپسند میکردند میفرمودند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی كُلِّ حَالٍ
و چون بعد فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَاَرْوَانَا وَجَعَلَنَا مُسْلِمِيْنَ و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بقبله بودی بسیار میکردند ذکر و کم می گفتند سخن بیهوده و دراز میکردند نماز را و کوتاه میساختند
خطبه را و طلب مغفرت میکردند از خدا تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده میشد
سینهٔ مبارک را در حال نماز آوازی مثل آواز جوش دیگ مس بسبب بکاء آنحضرت
صلعم روزه میداشتند روز دوشنبه و روز پنجشنبه و سه روز از هر ماه و روز عاشورا را
و کم بود که روز جمعه بی روزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان چندان روزه نمیداشتند
که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که در خواب می رفتند
چشمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نمی خفت دل آنحضرت صلعم بسبب انتظار وحی
و متوجه شدن بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلعم
و غطیط (در هندی خراٹا ١٢) از آنحضرت ظاهر نمیشد و آن صوت منکر ست که از بعض خفتگان شنیده میشود
و چون میدیدند در خواب چیزی که پسند نمی کردند می گفتند هُوَ اللّٰهُ لَا شَرِيْكَ لَهٗ و چون
بمحل خفتن آرام می گرفتند می گفتند رَبِّ قِنِيْ عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ و چون
بیدار میشدند می گفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَيْهِ النُّشُوْرُ و نمیخوردند صدقه
و تناول میکردند هدیه را و صدقه آنست که برای طلب ثواب بفقیران دهند و خصوصیت
این شخص منظور نباشد و هدیه آن ست که برای اکرام این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخدمت

بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می فرستاد آنحضرت صلعم بمقابله آن مثل آن یا بهتر
ازان بآن شخص عنایت می کردند و تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت
جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بیطاقت نشوند خدای تعالی آنحضرت را صلعم کلید خزائن
زمین عطا کرده بود پس آنرا قبول نکردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت خورده اند
نان با سرکه و فرمودند نیک نان خورش ست سرکه و خورده اند گوشت ماکیان و حباری
و آن طایری ست معروف و دوست میداشتند کدو را و گوشت دست بز و بره
فرمودند بخورید زیت و در بدن مالید او را بر آئینه که وی درخت مبارک ست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میخوردند بسه انگشت ابهام و سبابه و وسطی و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتان را و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خورده اند نان جو را با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و بادرنگ
با خرمای تر و خرما را با مسکه و رغبت میداشتند بشیرینی و شهد و آب نشسته میخوردند
و در میان آب نوشیدن سه بار آوند را از دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند
که آب باقی مانده را باصحاب عنایت کنند از جانب راست خود شروع میکردند یکبار
شیر آشامیدند آنگاه فرمودند هر که چیزی از ماکولات خورد باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا
منه و هر که شیر آشامد باید که بعد ازان بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه و فرمودند نیست
چیزی که کفایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می پوشیدند جامهٔ پشمین و در پا می کردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمی کردند
در پوشیدنی و بهترین جامه ها نزدیک آنحضرت صلعم قمیص بود و چون جامهٔ نو
می پوشیدند می گفتند اللهم لک الحمد کما البستنه و اسئلک خیره و خیر ما صنع له و خوش میشدند
از جامه های سبز و احیانا یک چادری پوشیدند که جز آن بر آنحضرت نبود می بستند
دو گوشهٔ او را میان دو شانهٔ خود و نماز گزاردند دران یک چادر باین کیفیت و آنحضرت
دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانهٔ خود یعنی شمله

می پوشیدند روز جمعه چادر سرخ بعضی گفته اند آن چادر مخطط بود بخطوط سرخ و می پوشیدند
انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله بود در خنصر دست راست و گاهی در
خنصر دست چپ و خنصر نام خردترین انگشتان ست و دوست میداشتند خوشبو را
و ناخوش میشدند از بوی بد و میفرمودند هر آئینه الله تعالی نهاده ست لذت من در
زنان و خوشبو و گردانیده ست سردی چشم من در نماز و از جناس خوشبو استعمال میکردند
غالیه و آن خوشبوئی ست مرکب و نیز مشک را تنها و بخور میگرفتند از عود و کافور
و سرمه میکردند باثمد و آن قسم اعلی ست از اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند
سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی سرمه میکردند در حالت صوم و
بسیار استعمال میکردند دهن را در سر و در ریش خود و استعمال دهن میکردند یک روز
روغن زیت و غیره ۱۲
در میان و سرمه میکردند برعایت عدد طاق و دوست می داشتند ابتدا کردن از
جانب راست در شانه کردن و نعلین پوشیدن و طهارت کردن و در همه کار
و نظر میکردند در آئینه و در سفر از آنحضرت جدا نمی شد چند چیز شیشهٔ دهن و سرمه دان
و آئینه و شانه و مقراض و مسواک و سوزن و رشته و آنحضرت صلعم مسواک میکردند
شبی سه بار بیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب چون بتهجد برمیخاستند و وقت آمدن
برای نماز صبح و آن حضرت صلعم حجامت میکردند یعنی خون میکشانیدند و آنحضرت صلعم
مزاح میکردند و نمی گفتند در مزاح مگر سخنی راست یکبار شخصی بخدمت آنحضرت صلعم آمد
و گفت یا رسول الله سوار کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچهٔ ماده شتر گفت
بچه مرا نتواند برداشت آن زمان دیر گفتند نمیباشد شتر مگر بچهٔ ماده شتر و دیگر بار زنی بخدمت
آنحضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر من بیمار ست و وی حضرت را صلعم
می طلبد فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی ست مراد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سفیدی بیغوله چشم بود و آن زن سفیدی مذموم که مانع نظر باشد

باشد فهمید پس باز گشت آن زن و بگشاد چشم شوهر خود شوهرش گفت ترا چه شد که
چشم من سپید نمائی گفت خبر داده ست مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در چشم تو
سفیدی ست شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی ست و
زن دیگر بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن
بجناب خدا تعالی تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ
پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه کنان از مجلس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باز گشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت در حالت پیری یعنی از پیر زن نوجوان
خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت در آید هر آئینه خدا تعالی میفرماید اِنَّا اَنْشَاْنٰهُنَّ
اِنْشَاءً فَجَعَلْنٰهُنَّ اَبْکَارًا عُرُبًا اَتْرَابًا معنی این آیت بحسب اقتضای این حدیث
چنین باشد که ما پیدا کنیم مومنات را پیدا کردن دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را

بیان ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

دختران جوان والله اعلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخست در عقد نکاح آوردند
خدیجه بنت خویلد را وسابقا این قصه مذکور شد بعد از ان سوده بنت زمعه را
و وی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر شد و آنحضرت خواستند که طلاق دهند آن
وی را پس نوبت خود بعایشه رض داد و گفت مرا بمردان هیچ کار نیست مقصود من آنست
که برانگیخته شوم در ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان عایشه بنت ابی بکر
صدیق را بنکاح آوردند در مکه پیش از هجرت بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال
در ماه شوال و وی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وی را در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی نه ساله بود و آنحضرت
وفات یافتند و وی هیژده ساله بود و وی وفات یافت بمدینه هفدهم رمضان
سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و غیر این نیز نقل کرده اند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هیچ بکر را بجز عایشه رض تزوج نکرده اند و کنیت وی ام عبد الله ست بعد

از ان حفصه بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند بروایتی آمده که آنحضرت صلعم
وی را طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل و گفت که خدای تعالی شما را میفرماید که رجعت کنید
زیرا که حفصه بسیار روزه دار و نماز گزار است و بروایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رجعت کردند بجهة مهربانی بر عمر رضی الله عنه والله اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبه بنت
ابی سفیان را و وی دران وقت در حبشه بود و مهر داد ورا از طرف آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نجاشی بادشاه حبشه چار صد دینار و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان رضی و بقولی
خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل و چهارم و بنکاح آوردند ام سلمه رض
را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و وی آخرین ازواج آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم در وفات و بقولی آخرین همه میمونه بوده است و بنکاح آوردند زینب
بنت جحش را و وی دختر عمه آنحضرت بود اولاً در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت
صلعم آمد بعد ازان وی طلاقش داد انگاه در ازواج طاهرات داخل شد وفات یافت
بمدینه سال بستم و وی اولین ازواج آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در
وفات بعد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم و اولین کسی است که برداشته
شد بر نعش مراد از نعش آن است که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گهواره تا
باستر باشد و بنکاح آوردند جویریه بنت حارث را و وی در غزوه بنی مصطلق
اسیر شده بود پس در حصه ثابت بن قیس افتاد و مکاتبش ساخت پس بخدمت
آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن خوش شکل بود آنحضرت
فرمودند آیا نکنم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهم ترا وی بان معنی
راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند وفات
یافت سال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند صفیه را و وی از اولاد حضرت هارون
بود اسیر شد در غزوه خیبر پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزادش کردند و آزاد کردن

کردن مهر او ساختند وفات یافت سال پنجاهم و بنکاح آوردند میمونه را و وی خاله خالد
بن الولید و عبد الله بن عباس وفات یافت همانجا که آنحضرت آنجا او را بنکاح آورده بودند نام
آن موضع سرف ست سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و ششم و بر تقدیر اخیر آخر
ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد در وفات و این جماعه مذکورات آنانند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد آنحضرت صلی الله علیه و
سلم باقی مانده بودند غیر خدیجه و بنکاح آوردند زینب بنت خزیمه را سال سیم از هجرت
و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنده نماند مگر اندکی دو ماه یا سه ماه آنگاه وفات
یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آنحضرت صلعم آنها را بنکاح آوردند یا خطبه کردند
و این امر بانجام نرسید از آنجمله فاطمه بنت ضحاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را
بنکاح آوردند و چون آیه تخییر نازل شد وی مخیر کردند در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد و پس آنحضرت او را جدا ساختند
بعد از آن پشک شتر التقاط می کرد و می گفت من بدبختم که اختیار کردم دنیا را و
از آنجمله شراف خواهر دحیه کلبی بزنی خواستند او را دخول نکردند و خوله بنت هزیل
و وی همان ست که بخشیده نفس خود را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی بغیر مهر
در نکاح آمد و بقولی بخشنده نفس خود ام شریک بود و اسماء جونیه گویند چون آنحضرت
خواستند که دست بوی سانند گفت اعوذ بالله منک بخدا می پناهم از تو پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مفارقت کردند و عمره بنت یزید و زنی از غفار و عالیه بنت ظبیان
و اینهمه را طلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت و وی بمرد پیش از آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آنحضرت خواستند که نزدیک شوند
فرمودند هبی لی نفسک نفس خود بمن ده گفت هیچ زن رئیسه نفس خود را ببازاری بدهد
پس آنحضرت او را جدا ساختند و خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید

دارد و بوی هیچ علت نبود چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند
زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده ازین آنست که گاهی
بیمار نشده ست فرمودند او را نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر
ازواج آنحضرت پانصد درهم هر زنی را واین قول اصح اقوال است مگر صفیه و ام حبیبه
چنانکه گذشت **از اولاد آنحضرت** صلی الله علیه وآله وسلم یکی قاسم ست و کنیت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنام وی بود پس آنحضرت را ابو القاسم می گفتند و عبد الله
که طیب و طاهر هر دو لقب وی ست و بقولی طیب غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام
کلثوم و فاطمه و فاطمه خردترین دختران آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود واین پسران
مردند پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند
واین جماعه همه از بطن خدیجه بودند بعد ازان از بطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا
شد و طفل هفتاد روزه شده درگذشت و بقولی هفت ماهه و بقولی هژده ماهه و
اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند الا فاطمه
که وفات وی بعد آنحضرت بود بشش ماه پس زینب در نکاح ابی العاص بود بزاد
برای وی پسری علی نام که در حالت صغر درگذشت و دختری امامه نام که چون
جوان شد امیر المومنین علی او را بنکاح آوردند بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل بن
الحارث بنکاح آورد و از وی پسری زاد یحیی نام و فاطمه رضی الله عنها در نکاح
امیر المومنین علی بود بزاد برای وی حسن و حسین و محسن و رقیه و زینب و ام کلثوم
محسن در صغر درگذشت و رقیه نیز قبل بلوغ درگذشت و زینب را عبد الله بن جعفر
بنکاح آورد پس بزاد برای وی پسری علی نام و نزدیک وی بمرد و ام کلثوم را
بنکاح آورد امیر المومنین عمر رض پس پسری زید نام برای او بزاد و بعد عمر عون بن
جعفر بزنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت

بنت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزدیک امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ بود پس بزاد
برای او پسری عبد اللہ نام در صغر سن بگذشت و رقیہ وفات یافت روزی کہ زید
بن الحارث بشارت فتح بدر بمدینہ آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد ام کلثوم
و وی نیز در عقد عثمان رض متوفی شد در ماہ شعبان سال نہم و پیش از عثمان رقیہ
نزدیک عتبہ و ام کلثوم نزدیک عتیبہ ہر دو پسران ابو لہب بودند **اسامی اعمام و
عمات آنحضرت** صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حارث و قثم و زبیر و حمزہ و
عباس و ابو طالب و عبد الکعبہ و حجل و ضرار و غیداق و ابو لہب و صفیہ
و عاتکہ و اروی و ام حکیم و برہ و امیمہ ازین جماعہ اسلام آوردند سہ کس حمزہ
و عباس و صفیہ **اسامی موالی آنحضرت** صلی اللہ علیہ وسلم زید بن الحارثہ و
پسر وی اسامہ و ثوبان و ابو کبشہ و وی در بدر حاضر بود در روزی کہ عمر رضی اللہ عنہ
خلیفہ شد وفات یافت و انیسہ و شقران بقولی وی را آنحضرت صلعم وارث شدہ بود
از پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمن بن عوف خرید کردند و رباح و یسار و اورا
عرنیون کشتند و ابو رافع وی را عباس بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
گذرانیدہ بود وقتی کہ خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا آزاد
ساختند و در نکاح وی دادند سلمی را کہ مولاۃ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود پس از وی
پسری متولد شد عبید اللہ نام کہ نویسندہ امیر المومنین علی بود و ابو مویہبہ و فضالہ
و وی بشام وفات یافت و رافع این جماعہ مذکورین را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آزاد
کردہ بودند و مدعم کہ اورا رفاعہ جذامی گذرانیدہ بود و وی کشتہ شد در غزوہ
وادی القری و کرکرہ و اورا ہوذہ بن علی یمامی پیشکش فرستادہ بود آنحضرت اورا آزاد ساختند
و زید جد ہلال بن یسار و عبید و طہمان و مابور قبطی از ہدیہ مقوقس و واقد یا ابو واقد
و ہشام و ابو ضمیرہ وی از فیٔ بود در روز حنین اورا آزاد ساختند و ابو عسیب احمر نام

وابو عبید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود بعد ازان او را آزاد کرد و شرط نمود تا دام
که زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کند گفت اگر شرط نمی کردی نیز
مفارقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی کردم و ابو هند و انجشه که حدی می گفت
شتران را و ابو امامه و بعض اهل سیر بیش ازین شمرده اند **اسامی کنیزکان**
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلمی و ام رافع و رضوی و امیمه و ام ضمیر و ماریه و شیرین
و ام ایمن که برکه نام داشت و در کنار داشته بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و
شش کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و خضره و خویله **اسامی خادمان**
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انس بن مالک و هند و اسما دختران حارثه و ربیعة
بن کعب اسلمی و عبد الله بن مسعود و عقبة بن عامر و بلال و سعد و ذو مخمر یا ذو مخبر
که برادرزاده یا خواهرزاده نجاشی بود و بکیر بن شداخ لیثی و ابو ذر غفاری **اسامی**
نگاهبانی کنندگان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن معاذ روز بدر حراست
کرد و ذکوان بن عبد قیس و محمد بن مسلمه انصاری روز احد حراست کردند و زبیر
روز خندق و عباد بن بشیر و سعد بن ابی وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی القری
و چون این آیت نازل شد والله یعصمک من الناس موقوف داشتند که کسی
نگاهبانی کند **اسامی ایلچیان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب پادشاهان
روزگار عمرو بن امیه را بسوی نجاشی فرستادند و نجاشی لقب کسی ست که پادشاه
حبشه باشد و نام وی اصحمه بود و ترجمه اصحمه بزبان عربی عطیه باشد پس نامه
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر دو چشم خود و فرود آمد از تخت و نشست بر زمین
واسلام آورد و وفات یافت در ایام حیوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال
نهم پس آنحضرت صلعم غایبانه بروی نماز جنازه گزاردند و دحیه کلبی را بسوی پادشاه
روم و وی هرقل نام داشت پس ثابت شد نزدیک وی بدلائل نبوت آنحضرت صلی

صلی الله علیه و سلم و قصد اسلام کرد و قوم وی با وی موافقت نکردند و ترسید از انکه
اگر اسلام آرد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن حذافه بسوی
کسری بادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامهٔ آنحضرت را پس آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرمودند خدا تعالی پاره پاره کناد بادشاهی او را پس عنقریب کشته شد
و حاطب ابن ابی بلتعه را بسوی مقوقس فرستاد و مقوقس لقب کسی ست که مصر و اسکندریه
در تصرف او باشد پس نزدیک آمد باسلام و هدیه فرستاد بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ماریه قبطیه و شیرین و استر سفید که دلدل نام داشت و بقولی هزار دینار و بیست جامه
نیز و عمرو بن العاص را بسوی جیفر و عبد الله پسران جلندی بادشاهان عمان پس هر دو
مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را از انکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا
کند پس عمرو در میان ایشان می بود تا انکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات
یافتند و سلیط بن عمرو را بسوی هوذه بن علی رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط
کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته فرستاد که چه نیک چیزی ست
انچه شما بسوی وی میخوانید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعض تصرف
در امر خلافت و هید پس آنحضرت صلعم قبول نفرمودند و هوذه مسلمان نشد و
شجاع ابن وهب را بسوی حارث غسانی بادشاه بلقا که شهریست از شام پس حارث
نامهٔ آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و گفت من با لشکر روانه ام جهة میشوم پادشاه روم
از یمنعی منع کرد و مهاجر بن امیه را بسوی حارث حمیری در یمن فرستاد و علاء
بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی بادشاه بحرین پس مسلمان شد و ابو موسی
اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان
ایشان بغیر قتال

اسامی نویسندگان آنحضرت صلی الله علیه و سلم

اسامی نویسندگان آنحضرت صلعم

خلفاء اربعه و عامر ابن فهیره و عبد الله بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس

وخالد بن سعید و حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شرحبیل بن حسنه

اسامی نجبای آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنانکه بزیادت عنایت مخصوص بودند

خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و عبدالله بن مسعود و عمار

و بلال **اسامی عشره مبشره** خلفای اربعه و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام

و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و ابو عبیده بن الجراح و سعید بن زید **اسامی**

دواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اسپان ده راس بودند و اینجا اختلاف

هم هست سکب بروی روز احد سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الا دست

راست که برنگ بدن بود و او را فربهی مناسب و همواری بدن بود و آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بروی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوشوقت شدند و مرتجز و بیان

آنکه خزیمه بن ثابت در حق او گواهی داد و لزاز از هدایای مقوقس و لحیف هدیه ربیعه

و ظرب هدیه فروه جذامی و ورد هدیه تمیم داری و ضریس و ملاوح و سبحه که او را از

تاجران یمن خرید کرده بودند و سبقت کردند بر آن سه بار پس دست رسانیدند

بر روی وی و گفتند ما انت الا بحر و بحر اسپ کشاده گام و جلد رو را گویند و از

استر سه راس دلدل از هدایای مقوقس و وی اول استری است که در اسلام بر وی

سوار شدند و فضه قبول فرمودند آنرا از ابی بکر صدیق و ایلیه هدیه پادشاه ایله

و در سرکار آنحضرت صلی الله علیه وسلم دراز گوشی بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده نشده

که از جنس گاو چیزی در سرکار آنحضرت بوده باشد و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

بیست ناقه شیردار بودند در غابه و آن موضعی است قریب مدینه و بهدیه فرستاد

بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن عباده ناقه شیردار از مواشی بنی عقیل

و نزد یک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناقه بود قصوی نام که بر وی هجرت کرده

و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم الا قصوی

گویند عضباء و جذعا نیز نام وی ست یکبار روزی با شتر اعرابی دوانیدند شتر وی سبقت کرد این معنی بر مسلمانان شاق آمد آنحضرت صلعم فرمودند لازم ست بر الله تعالی که هیچ چیز از امور دنیا غالب نیاید الا وقتی او را مغلوب سازد و در سرکار آنحضرت صدر اس از بز میبود و بزی بود که برای شیر خوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص مهیا کرده بودند و خروسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه شمشیر بودند از انجمله ذو الفقار که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب دیدند گویا در طرف وی شکستی افتاده است و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد و آن صورت روز احد تحقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و تبار و حتف و از انجمله شمشیر مخذم و رسوب بود و دیگری که از پدر خود میراث یافته بودند و عضب که سعد بن عباده گذرانیده بود و قضیب که وی اول شمشیری ست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را حمایل کردند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار نیزه بود نام یکی مثنی و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که بر داشته میشد روبروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عیدین و چوبکی بود منحنی بقامت یکذراع و نیم عصا که وی را عرجون می گفتند و عصای باریک که او را ممشوق می گفتند و چهار کمان و یک ترکش و ترسی که بر وی صورت کرگس ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سم هدیه آمد آنحضرت صلعم دو دست خود را بر وی نهادند پس آن صورت معدوم شد انس گفت رضی الله عنه نعل و قبیعه شمشیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سیم بود و در میان نعل و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه حیری ست که نزدیک بقبض از سیم و غیر آن سازند و نعل حیزی ست که جانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت صلعم دو زره بود که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آورده بودند یکی

سعدیه و دیگر فضه و زربی بودکه او را ذات الفضول می گفتند پوشیده آنرا در روی
حنین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم زره حضرت داود علیه السلام
بود آنکه ایشان روز قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را
ذو السبوغ می گفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم کمربندی بود از ادیم در روی
سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود و چون آنحضرت وفات
یافتند گذاشتند دو جامه حبره و حبره نوعی ست از چادرهای یمن و ازاری یمانی
و دو جامه صحاری و قمیصی صحاری و قمیصی سحولی و جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادر علمدار
و گلیمی سفید و چند کوفیه خرد غیر بلند سه یا چهار و لحافی رنگین بورس و پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ظرفی از چرم بود که در وی می نهادند آئینه و شانه عاج و سرمه دان
و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از چرم بود و حشو آن بجای
پنبه لیف خرما بود و قدحی بود که سه موضع بصفایح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله
از سنگ و آوندی کلان از صفر که در وی حنا و وسمه می ساختند تا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آنرا بر سری نهادندی وقتی که در سر اثر حرارت می یافتند و پیاله بود از شیشه
و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان و پیمانه بود که بوی صدقه
فطر می پیمودند و چهارم حصه صاع بود و انگشتری بود از سیم که نگین وی هم از وی
بود بر آن کلمه محمد رسول الله کنده بودند و بقولی وی از آهن بود جای وصل نگینه
با حلقه بسیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو موزه
ساده هدیه فرستاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پوشیدند آنها را و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را گلیمی بود سیاه و عمامه که او را سحاب می گفتند و پیش آنحضرت دو جامه
بودند برای نماز جمعه بجز آن جامه ها که سائر ایام می پوشیدند و رومال بود که می مالیدند
آنرا بر روی بعد وضو و از جمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن ست داد

واو بزرگترین معجزه هاست هیچ بشری مثل یک سوره ازان نتواند آورد و خبر داد از
اخبار گذشته و آینده مطابق واقع و از انجمله شق صدر ست که در زمان خردسالی
ملائکه سینهٔ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم شگافتند و با یمان و علم پر ساختند و از انجمله
آن ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند قوم را از قصهٔ اسرا و رفتن به بیت
المقدس پس کفار تکذیب کردند و بعض علامات بیت المقدس که آنحضرت صلعم
آنها را تامل نفرموده بودند پرسیدند پس خدا تعالی بیت المقدس را بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم منکشف ساخت تا هرچه آن قوم می پرسیدند آنحضرت صلعم
بواقعی بیان میفرمودند و از انجمله شگافته شدن ماه ست و از انجمله آن ست که
قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بکشند چون آنحضرت صلعم
برآمدند این جماعه نظر بزمین افگندند و اذقان ایشان بر سینه های ایشان افتاد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمدند و بر سر ایشان استادند و یک مشت
خاک گرفتند و فرمودند که شاهت الوجوه و در روی ایشان انداختند پس نرسید
چیزی ازان سنگریزه ها بکسی از ایشان مگر که کشته شد روز بدر و از انجمله آنست که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز حنین انداختند یک مشت خاک در روی دشمنان
پس خدا تعالی آنجماعه را هزیمت داد و از انجمله آن ست که چون آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در غار پنهان شدند عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست
و از انجمله آن ست که چون سراقه بن مالک تعاقب آنحضرت صلعم کرد وقت هجرت
غرق شدند قوائم اسپ او در زمین سخت و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دست خود رسانیدند به پشت بزغاله که هنوز نر بوی نرسیده بود پس شیر داد
آن بزغاله و همچنین بز ام معبد شیر داد حال آنکه شیر ده نبود و از انجمله آن ست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دعا کردند برای عمر رضی الله عنه که خدا تعالی بسبب ایشان اسلام

را عزت دهد پس همچنان واقع شد و از انجمله آنست که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدا تعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود در چشم ایشان انگندند حال آنکه ایشان درد چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد و هیچگاه بعد ازان درد چشم ایشان را عارض نگشت و از انجمله آنست که چشم قتاده بن النعمان زخم رسید و آب شده بر رخساره سیلان کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن چشم را بجای او نهادند پس آن چشم بهترین چشمان او و باجمال ترین آنها شد و از انجمله آن ست که دعا کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای عبد الله بن عباس که خدا تعالی او را تاویل قرآن و فقه فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد و از انجمله آن ست که دعا کردند به برکت در خرمای جابر و وی بغایت قلیل بود پس جابر ازان حق غرما ادا ساخت و سیزده وسق باقی ماند و از انجمله آن ست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس ازان بازن از همه پیشتر میرفت و از انجمله آن ست که دعا کردند برای انس رضه بطول عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد و از انجمله آن ست که استسقا نمودند پس تا یک هفته باران می آمد بعد ازان دعا دفع باران کردند پس منقطع شد سحاب فی الحال و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا کردند بر عتبه بن ابی لهب پس او را شیر بکشت در زرقاء از توابع شام و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی را دعوت فرمودند باسلام گفت هیچ گواه هست بر آنچه می گوئید فرمودند آری این درخت گواه است بعد ازان درخت را طلبیدند پس پیش آمد از دگواهی خواستند گواهی داد سه نوبت بعد ازان بجای خویش رجوع کرد و از انجمله آن ست که امر کردند دو درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق شدند و از انجمله آنست که امر کردند انس را که برود بسوی درختی چند از خرما و بگوید

بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند شما را که فراهم آیید پس هم آمدند
پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس را که ایشان را بگوید که بجای
خویش بروند پس بجای خویش رفتند و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخواب رفتند پس درختی زمین را کافته نزدیک آنحضرت صلعم آمد و پیش
(یعنی زمین را از هم جدا کرده ۱۲)
آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاد چون آنحضرت صلعم بیدار شدند اصحاب قصه
را بعرض رسانیدند فرمودند که این درختیست که اذن خواست از پروردگار خود
که سلام کند برمن پس خدا تعالی او را اذن داد و از انجمله آنست که سلام کردند بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ و درخت دران شبها که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مبعوث شدند که السلام علیک یا رسول الله و از انجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در مکه برمن سلام میکرد
پیش از انکه مبعوث شوم و از انجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
منبر ساخته شد ستونی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند
ناله و فریاد کرد و ازان جمله آنست که تسبیح گفتند سنگریزه در دست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و همچنین طعام تسبیح گفت و از انجمله آنست که کافران برای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در گوشت بز زهر مخلط کردند پس خبر کرد آن حضرت صلی الله علیه
وسلم را آن بز که در وی زهر است و از انجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم شکایت کرد که مالکان او علف کم میدهند و کار بسیار میفرمایند و ازان
جمله آنست که ماده آهو بخدمت آنحضرت التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وی را از قید خلاص کنند تا شیر دهد و بچه خود را و بعد ازان باز آید پس آنحضرت
صلعم او را خلاص ساختند و او بشهادتین تلفظ کرد و از انجمله آنست که خبر کردند روز
بدر که فلان کافر اینجا کشته خواهد شد و فلان آنجا پس تجاوز نکرد هیچکس از ایشان

ازان محل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او تعیین فرموده بودند وازانجمله آنست
که خبر دادند بآنکه جماعه از امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دریا غزا خواهند کرد
جنگ با کفار ۱۲
وام حرام از ایشان ست پس همچنان واقع شد وازان جمله آن ست که خبر دادند
که عثمان را رضی الله عنه بلای شدید پیش خواهد آمد پس این صورت واقع شد و
درهمان بلا مقتول شدند وازان جمله آنست که انصار را فرمودند که شمارا پیش آید
بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح خواهند داد پس این صورت در زمان معاویه
رضی الله عنه واقع شد وازانجمله آنست که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند
این فرزند من سید ست ونزدیک ست که خدا تعالی صلح افگند بسبب وی در میان
دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنان واقع شد وازانجمله آن ست که آنحضرت
صلعم خبر دادند بقتل اسود عنسی کذاب حبشی که کشته شد وبآنکه کشنده او
کیست ووی در صنعا بود که شهری ست به یمن وازانجمله آن ست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند ثابت بن قیس را تعیش حمیدا و یقتل شهیدا زندگانی
کند در حالی که ستوده باشد وکشته شود در حالی که شهید باشد پس شهید شد روز یمامه
وازان جمله آنست که مرتد شد مردی و پیوست بمشرکان پس خبر رسید بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم که او بمرد فرمودند که زمین اورا قبول نخواهد کرد پس هر بار که دفن
میکردند زمین اورا بیرون می انداخت وازانجمله آنست که شخصی بدست چپ
طعام میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند بدست راست بخور او بهانه کرد
که نمی توانم که بدست راست خورم فرمودند توانائی مباد ترا پس بعد ازان نتوانست
که دست راست بردارد بسوی دهان خود وازانجمله آنست که داخل شد روز فتح
مکه در مسجد الحرام وبتان حوالی کعبه متعلق بودند وبدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک میفرمودند جاء الحق وزهق الباطل و

وآن بتان می افتادند و از انجمله ست قصهٔ مازن بن غضوبه و حاصل قصه آنست
که وی از جوف صنمی این کلمات بشنید یا مازنُ اسمع تُسَرّ + ظهر خیرٌ وبطن شرّ +
بُعِث نبیٌّ من مُضَر * بدینِ اللهِ الاکبر * فدع نحیتاً من حَجَر + تسلم من حرِّ
سَقَر + و بار دیگر این کلمات شنید اقبل الیّ واقبل + تسمع مالا یُجهل + هذا
نبیٌّ مرسل + بوحیٍ منزل + فآمن به کی تعدل + من حرّ نارٍ تشعل + وقودها
بالجندل + و اینمعنی او را به اسلام آورد و از انجمله ست قصه سواد بن قارب
و حاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت کاهن بود که جن وی را از حوادث
مستقبله خبر میدادند حتی وی سه شب وی را از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و آنکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته می باید کرد خبر داد بموجب این خبر او
مسلمان شد و از انجمله آنست که گواهی داد سوسمار به نبوت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و از آن جمله هست که آنحضرت خورانیدند هزار کس را از یک صاع جو در غزوه خندق
پس همه سیر شدند و طعام زیاده بود از حال اول و از انجمله آنست که توشهٔ لشکر باخر رسید
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع فرمودند بقایای توشه و دعای برکت کردند
بعد از آن قسمت کردند آنرا در میان همه لشکر پس کفایت کرد همه را و از انجمله آنست که
آورد ابوهریره رض بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک مشت خرما و گفت یا رسول الله
دعا کن برای من درین خرما به برکت پس دعا کردند ابوهریره گفت آنرا در انبان
کردم و هر چند میی آوردم تمام نمیشد چندین وسق در راه خدا صرف کردم و همیشه از آن
میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه کشته شد آنگاه برکت مفقود گشت
و از انجمله آن ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت کردند اهل صُفّه را برای یک
پیاله از ثرید ابوهریره رضی الله عنه گفت که پیش می آمدم و متعرض میشدم تا مرا نیز
خوانند تا آنکه برخاستند قوم و نبود در پیاله مگر اندکی در کنارهای وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم

آن را جمع کردند یک لقمه شد آن را بر انگشتان خود بنهادند و فرمودند بخورید برکت
نام خدا گفت ابو هریره قسم بخدا که میخوردم از ان تا آنکه سیر شدم و از انجمله آنست که
جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه قوم آشامیدند
و وضو کردند و ایشان هزار و چهار صد کس بودند و از انجمله آنست که آوردند بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیاله که در وی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواستند
که انگشتان خود را دران پیاله نهند وی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چهار انگشت دران نهادند و فرمودند یاران بیائید پس همه وضو کردند و ایشان
میان هفتاد و هشتاد بودند و از ان جمله آنست که در غزوهٔ تبوک وارد شدند
بر آبی اندک که یک کس را سیراب کند و لشکر تشنه بود پس شکایت کردند بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را در ان
آب بخلانید پس جوش زد آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان سی هزار کس بودند
و از ان جمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آب
چاه ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جماعهٔ از اصحاب تا آنکه
ایستادند بر چاه ایشان و آب دهن خود انداختند دران چاه پس جاری شد آب
شیرین هرچند آب می کشیدند منقطع نمیشد و از انجمله آنست که آورد زنی بخدمت آن
حضرت صلی الله علیه و سلم کودک خود را که کل شده بود پس دست رسانیدند بر سر وی
پس هموار گشت موی سر او و دور شد بیماری او و اهل یمامه آنرا شنیدند پس آورد
زنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک مسیلمهٔ کذاب و او دست رسانید بسر او پس آن
کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از انجمله آنست که بشکست روز بدر
شمشیر عکاشه پس عطا کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاخ هیمه پس گشت آن شاخ شمشیر
و ماند نزدیک او و از انجمله آنست که در خندق سنگی پیش آمد که هرچند کلند می زدند درو

دردی اثر نمی کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست خودش زدند پس گشت مثل
که از هم نپاشید و از انجمله آنست که دست رسانید بپای ابی رافع که شکسته بود پس
درست شد گویا هیچگاه بیماری نداشت و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ازان زیاده تراند که کتابی احاطهٔ آن کند یا دفتری جمع نماید وفات یافتند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد ازانکه بشصت و سه سال رسیده بودند وغیر این نیز روایت
کرده اند روز دوشنبه وقتیکه گرم شد چاشت بتاریخ دوازدهم از ربیع الاول و بیمار
ماندند چهارده روز و مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت
بود نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیالهٔ آب پس داخل میکردند دروی دست
خود را و مسح میکردند بوی روی خود را و میفرمودند اللهم اعنی علی سکرات الموت
خداوندا مدد کن مرا بر مشقتهای مرگ و چون مقبوض شدند حاضران آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را آنجا در حجره پوشیدند و بقولی فرشتگان این چادر را انداخته
بودند و دران وقت بعض اصحاب از فرط بیطاقتی انکار موت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کردند و این از عمر رض منقول ست و عثمان رضی الله تعالی عنه
گنگ شد و علی کرم الله وجهه جا مانده شد و در اصحاب هیچکس ثابت تر از عباس
و ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنهما نبود بعد ازان مردمان از دروازهٔ حجره شنیدند که
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غسل ندهید زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
طاهر و مطهر اند بعد ازان آوازهٔ دیگر شنیدند که آنحضرت را غسل دهید که گوینده
حرف اول شیطان بود و من خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین
کلمات ان فی الله عزاء من کل مصیبة وخلفا من کل هالک ودرکا من
کل فائت فبالله فثقوا وایاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب ۵
معنیش آنکه نزدیک خدای تعالی دلاسات از هر مصیبت و عوضی ست از هر میرنده

دنا دانی ست از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نمایید و تحقیق
مصیبت زده آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب
در آنکه در حال غسل جامه‌ها از تن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کشند یا با جامه‌ها غسل دهند
پس خدا تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد و گوینده که ندانستند که کیست گفت
غسل دهید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در جامه‌های آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس بیدار شدند و همچنان کردند و متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل
و قثم و دو مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد آنجا
اوس انصاری و علی رضی الله عنه دست بر شکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد
پس چیزی بیرون نیامد گفت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ لَقَدْ طِبْتَ حَیًّا وَمَیِّتًا درود خدا
بر تو باد پاکیزه در حال حیات و موت و تکفین کردند در سه جامهٔ سفید سحولی و
سحول نام دهی ست بیمن در آن جامها کرته و دستار نبود بلکه سه چادر بودند
که در آنها آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیچیدند بغیر آنکه هیچ دوخته باشد و نماز گزاردند
بر آنحضرت صلعم تنها تنها امامت نمی کرد ایشان را هیچکس و فرش کرده شد زیر
آنحضرت در قبر قطیفهٔ سرخ که آنرا در حال حیات می پوشیدند شقران آنرا
بقبر در آورد و کنده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد و مضبوط کرده شد
بر آنجا خشت خام و اختلاف کردند اصحاب که لحد کنند یا شق و از اصحاب
یکی لحد می کرد و دیگری شق پس اتفاق کردند بر آنکه هر که پیشتر باید کار خود کند پس
لحد کننده بیامد و لحد کرد و این همه در خانهٔ عائشه رض واقع شد و با آنحضرت مدفون
شدند ابو بکر و عمر رضی الله عنهما وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه وسلم

فقط

بعنایت ایزد بیچون باختتام رسید رسالهٔ سرور المحزون از تصانیف زبدة الابرار شاه
ولی الله محدث دهلوی در مطبع مصطفائی واقع شهر کانپور محله پتکاپور بتاریخ بست و سوم محرم سنه ۱۲۶۷ هجری